ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ
بعون الہی گلچین بہار بوستان عمل مختصر شطرنج
رسالہ شطرنج
مصنفہ جناب حکیم صاحب ارسطو فطرت افلاطون طبیعت
در مطبع روشن

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و سپاس مر شهنشاهی را سزاوار که نیلی بساط آسمان را
بدو گونه مهره های ثوابت و سیاره انجم خویش بیاراسته
و شاه و فرزین مهر و ماه را بفروغ بخشی یکی در روز و دیگری
بشب با رفتار شهور و دهور زیبی بر دوخت قائم داشته
بمقتضای عرفت ربی بفسخ العزائم شکست منصوبه
آهنگ بشری بر کمال قدرتش دلیل ساطع و حجتی دان

بعالم شهود دیگر یکجا نشسته با منحرف کج خرامان بادیهٔ ضلالت

ای دشت ۱۲

بجادهٔ راست صدق و یقین کجرفتاران تیه غوایت را

گمراهی ۱۲

بهنجار حق و دین مبین رهنما باشند اما بعد

بالفتح راه ۱۲

ای پاک و رستگار

کمترین مخلوقات سلطان سنگه ابن رای کلیان سنگه

ابن رای دیا سنگه ابن رای فتح سنگه ابن رای پایان

آنند رام مخلص تخلص که در عنفوان شباب ذوقی مفرط

ببازی شطرنج داشتم و آنچه از حل مشکلات این فن

در آن اوقات بنظر در می آمد بانجام خاطر محفوظ میکرد

جهت یادداشت بر جریده‌های علیحده می‌نگاشتم ریزه

اتفاقاً در یکی از جزوه‌گیرها آن پاره کاغذ منتشر

نقوش

پریشان و جمع بخاطر گذشت که اگر این همه متعلقات منظور

یکجا جمع کرده ترتیب وار در رشته تحریر کشیدم التمس

فوائد شائقین و غرائب پسند خاطر شاطران زمان اگر این

خواهد بود لهذا الطف شانی بسمای التفات پیران اقتا و کار

انداخته رساله مشتمل بر هشت خاتمه ازان ترتیب داد

هر خاتمه صنعتی جداگانه داشته است چنانچه بر احباب

عالی طبع پوشیده نخواهد ماند امید از ناظران حقیقت دوست

عذر نیوشی کریمان حاضر و غائب ایشن آنکه چون

به ترکیب بشری خطا و نسیان ودیعت گذاشته

ازلیست اگر سهوی و زللی دریابند بذیل اصلاحش بقلم

مولف را بعفو و اصلاح سپاس گزار و منت پذیر داشته

بعرصه آمد گیری نیستها شد و دانا که هر دو فطرت شان

عالمی را روسپید از توفیقت یافتم

چون جهان را روشن از مهر درخشان دیده ام

کی نگردد برطرف افلاس عالم ای بخیل

دست جودش مثل کان زر زرافشان دیده ام

تا نگیرد آهوی بعدل و نصفتش

زین پلنگان را نگهبان غزالان دیده ام

عادلی کز عدل او گردون کند اندیشه

از خطر استاده بر افلاک میزان دیده ام

راحمی کز فرط الطافش نماید خصم دوست

کامیاب از درگه او دشمنان دیده ام

قاهری هر طرف رو آورد در جنگ تند و

فکر و وسواس و تردد از جهان شد بر طرف

در تفرّج خاطرِ آشفته حالان دیده‌ام

از لقب شد همنشین نوشیروان زین هم یافته

اقتباس نور رمد از [illegible] بابان دیده‌ام

میشود پیدا لقب رخ چو نور رخشنده شب

زین سبب خورشید را خاطر پریشان دیده‌ام

دوستانش راست حاصل مدعا دل بدست

دشمنانش پایمال پای پیلان دیده‌ام

جز بدرگاهش نیارم التجا کاین جود او

مهر سر بر کرده با چوباران دیده‌ام

بر دعا ختم سخن کن غایت شد حصول

زانکه در طالع فتاده شکل حیران بیدلم

گردشِ گردون بکام و اسپِ افلاک رام

این دو با ورد زبانِ نیکخواهان بیدلم

بدین بازی شاهانه بوده است اهدای این بضاعت

بخیر میلان است ۱۲

مختصر را موقع لائق و محلی شایسته پیشگاه درگاه

فلک اشتباهش که روبروی قدر دانیش جوهری از علم

بحر و لآلی و خار ازهر بازیش گل اعتباری دارد بدانسته

قیمت ۱۲

نذر بساط بوسان عتبهٔ فلک رتبه و حاشیه نشینان

بالفتح اول و سکون ثانی ۱۲

جناب عرش انتساب میگذرانند مصرع گر قبول افتد زهی عز و شرف

خانهٔ اول در صحت لفظِ شطرنج و بیان وجه تسمیه آن

و سبب تعین مهره ها بهر یک خانه و قیمت دواب و

۱۰

خانهٔ دوم در ذکر موجد شطرنج و بیان تضعیف خانهای آن

خانهٔ سوم در بیان فواید شطرنج سوای بازی و لعب

خانهٔ چهارم متضمن حلّت و حرمت شطرنج و اینکه

بعض اوقات از صحابه و تابعین آنها بدان اشتغال نموده اند

خانهٔ پنجم در آداب شطرنج و متعلقات آن خانهٔ ششم

در وصیت شطرنج بازان و رفع بعض تکرار آنها

خانهٔ هفتم در بعض حالات و اخبار شطرنج که متضمن فواید شاطرانست

خانهٔ هشتم در بیان منصوبه های شطرنج مستخرجه ان

و دیگر باخت تا اسپ خانهٔ اول در صحت

لفظ شطرنج و بیان وجه تسمیهٔ آن

و سبب نقش مهره ها بهر یک خانه و قیمت

دواب وی بدانکه شطرنج بشین معجمه و سین مهمله

و بکسر و بفتح هر دو میگویند و از ضمیری رحمة الله نقل است

که قیاس کلام عرب آنست که شطرنج بکسر شین گویند

و در اشتقاق اسم شطرنج علما اختلاف گفته اند بعضی گویند

در اصل شطران تثنیه شطر بوده یعنی یک شطر اسود و

یک شطر احمر و شطر نجیر را گویند و جهت و سوی چیز را نیز گویند

چون شطر المسجد یعنی جهت مسجد و بعضی گویند شطرنج

در اصل شش رنگ بوده یعنی رخ و اسپ و فیل و فرزین

و شاه و بیدق و بعضی گفته اند که صدرنج بوده است

یعنی در ... (بالفتح ... ۱۲) ... که آن رنج بسیار است و بعضی بر آن اند

که شطر بالفتح و تشدید طای مهمله ... رود و جهت

چنانچه در منتخب پس بمعنی جوی نخ باشد و صاحب غیاث اللغات
نوشته که شطرنج بالکسر از قاموس و موید و مدار و منتخب و
بهار عجم است و دیگر اهل لغت نیز بالکسر نوشته اند و بالفتح
ضعیف گفته اند چرا که معرب است و صاحب بهار عجم نوشته که
این معرب شترنگ است که لفظ فارسی است بمعنی آنچه که
بصورت آدمی باشد و لهذا از مردم گیا نیز گویند
چون اکثر مهره های این بازی بنام انسان است بمجاز این بازی را
نیز شترنگ گفته اند و نیز صاحب بهار عجم نوشته که بعضی
محققان چنین گفته اند که معرب چترنگ است که لفظ است
مرکب از چتر که بمعنی عدد چهار است و انگ که بمعنی عضو است
و بمجاز بمعنی رکن استعمال یافته لهذا چترانگ فوجی را گویند که

چار رکن داشته باشد و این بازی نیز چار رکن دارد

سوای شاه و فرزین که فیل و اسپ و رخ و پیاده است

و بعضی شترنج معرب شدرنج که مراد فقد رنج باشد گفته اند و بعضی

معرب صد رنگ گفته اند و رنگ بمعنی حیله و صاحب رشیدی

در جائی نوشته که شطرنج بمعنی اقسام غله که بهم آمیزند

پس ازین مستفاد میشود که شطرنج معرب آن باشد و بمناسبت

آمیزش اقسام مهره ها بازی معروف را نیز شطرنج میگفته باشند

و خان آرزو در سراج اللغات نوشته که اگرچه لفظ شطرنج

صاحب قاموس بالکسر نوشته لیکن بالفتح بسیار صحیح است

و چون وضع شطرنج برای حرب بوده است شاه را در قلب

نهاده اند و فرزین را در پهلوی شاه تا به تدبیر رای

۱۴

باشد پس میمنه و میسره را بیاراستند و انچه در حرب بکار اید

از فیلان و اسپان و مبارزان و پیادگان بطریق اهل حرب

ترتیب دادند و چون در لشکرهای بزرگ جناح از لوازم است

و جناح بطائفه گویند که جمع گشته باشند از مبارزان

کاردیده و دلیران گزیده تا بوقت حاجت در هر طرف که

ضعیفی واقع شود و مصر عمر چو استر یافته مرکب چو برق آخته

عنان حمله بمه انطرف بگردانند و شر عادی را دفع کنند

پس در هر طرف از اطراف شاه یک رخ در شطرنج بجای جناح

وضع کردند و در معنی رخ خلاف گفته اند بیک قول مرغیست

بغایت بزرگ و نهایت مستولی بر همه حیوانات و بقول دیگر

رخ جانوریست در بلاد هند که انجا عود قماری باشد

بغایت بزرگ و صاحب شوکت و همه حیوانات از وی خائف

باشند و چون آدمی او را ببیند آدمی از وی بگریزد او در

عقب روان شود و اگر پناهی نباشد در حال دریابد و هلاک کند

و اگر بیشه باشد و بر درخت برآید رخ حمله کند و هر چند تا

او را بگیرد و اگر درخت بلند باشد و بوی نرسد باز حمله کند

و جهد و همچنین میجهد و حمله میکند تا وقتیکه او را قوت نماند

و حمله نتواند کرد آنگاه بول کند و دم خود را در بول خود

در آورد و بر درخت فشاند بهر جا که بر اندام آدمی رسد

برص از آنجا ظاهر شود و یک قول دیگر آنست که از بول

او آتش افروزد و یک قول دیگر آنست که او را دو رو

و دو سر و چهار گوش باشد دو بر سر و دو گوش و دو چشم

ادمی

۱۶

و یک دهان و دو شکم دارد و بر هر شکم چهار دست و پا دارد و

دایما یک شکم وی و چهار دست و پا او بالا باشد و یک شکم

در زیر چون مانده شود بگردد بالا زیر کند و زیر را بالا

و صاحب غیاث اللغات نوشته که رخ بالضم نام مرغیست

عظیم که فیل و گرگدن را می رباید و ببالا می برد و بمشابهت

آن نام مهره های شطرنج است که از دو مهره ها امیر ند

از منتخب رشیدی و برهان موید و سراج و در

نفائس الفنون مسطور است که رخ جانوریست مانند شتر

و از دو کوهان باشد و دندان های پیشین او تیز بود و هیچ حیوانی

از دست او خلاص نتواند یافت پس ازین معلوم شد

که چهارپا باشد تم کلامه بین جهت پیش شاه حاکم مطلق است بهر خانه

17

که خواهد سیر کند از هر جهت که باشد اما حرکت بسیار در جنگ از

ملوک پسندیده نیست لاجرم شاه زیاده از یک خانه سیر و

حرکت [illegible] تیمناً با حرکت اسپ روا داشته اند فرزین در مقام

وزارت است درجات و جوانمردی از همه فائق داشته شد

و همچنین [illegible] شطرنج که وضع کرده اند حرکت و

مقام او مناسب آنچه در واقع است نهاده اند و هر یک را

قیمتی معین کرده اند الا شاه را که او بزرگ است از آنکه

او را قیمت توان کرد اما قیمت فرزین چهار دینار و قیمت

رخ چهار دانگ و قیمت اسپ و فیل دو دانگ و قیمت بیدق

شاه و فرزین دانگ و نیم و قیمت بیدق رخ دانگی و قیمت

بیدق اسپ و فیل سه طسوج باید دانست که [illegible]

حرکت

۱۸

دانگی چهار طسوج است و طسوج دو حبه باشد

چنان شد که قیمت اسپ از رخ زیاده گردد و همچنین
قیمت اسپ از فرزین پس شاطر را باید که وقت نگهدارد
و حسب صواب و مصلحت وقت مرتبه هر یک شناسد

خانه دوم در ذکر موجد شطرنج و بیان تضعیف خانهای آن

بدانکه در باب اقوال
مختلف بوده اند اما آنچه مشهورتر است آنست که ملکی بود
در هند صاحب همت و از ملوک زمان خود ادای خراج
راضی نبودی و هر کس که از فرمان وی سر کشید جواب سست
که او را مقهور گرداند بدین سبب دایما فکر او مصروف تجربه بود
تا بحدیکه حکمای عصر را طلب فرمود و گفت میخواهم که
از برای حرب صورتی وضع کنند که از ان احوال حرب تمامه

معلوم شود و تعبیه لشکر و درآمدن سوار و پیاده و
فیل و اسپ و مکان شاه و وزیر و آنچه در حرب در کار است
از میمنه و میسره و جناح همه را بدیدی و مشاهده توان کرد بدین
حکما درین فکر بودند هیچگونه آنچه مقصود ملک بود
بحصول نمیرسید تا مهتر حکما را طلب فرمود که نام او
صصه بن داهر الهندی بود و بعد از ترغیب و ترهیب
و وعده و وعید بسیار معین کردانید که تا ازین شغل
فارغ نشود بهیچ کار دیگر قیام ننماید و هر حاجب که
او را بود همه را کفایت کرد تا فکر او را تشویش نسازد
پس حکیم مدتی مهلت خواست و پیش از آنکه مدت بآخر رسید
شطرنج ترتیب داد چون ملک را آنچه مقصود بود

۲۰

حاصل آمد و بر فوائد شطرنج وقوف یافت بر حصول مطلوب
حضرت معبود جلّ شانه را ثنا و شکر فراوان بجا آورد
و موجد را اشاره کرد که آنچه مطلوب و آرزوی او باشد طلب کند
موجد گفت بدولت ملک حاجتی باقی نماند ملک الحاح کرد
که البته التماسی و آنچه مطلوب است طلب دار صهصه گفت
اگرچه بعنایت پادشاهی هیچ چیز احتیاج نیست فاما
امتثالاً للامر یک چیز طلب میکنم بشرطیکه بدین نهج
رسانند ملک فرمود هرچه طلب کنند بدهند بشرطیکه
در ملک من محیط باشد صهصه گفت میخواهم که فرمان شود
تا در خانه اول یکدانه گندم نهند و در دوم ضعف آن و همچنین
در هر خانه آنچه پیش از وی است نهند و تمام خانها

پرسانند و به بنده برسانند ملک فرمود که چون وضع

شطرنج کردی بار اکمان شد که همچنان که علم تو بر کمال است همت

تو نیز بکمال باشد و التماس تو مناسب تصنیف تو باشد لیکن

جهل تو فاسد کرد انچه عقل تو بصلاح آورده بود

من این مقدار که سوال کرده ام قانعم ملک فرمود که بنده

انچه طلب کرد مهتر وزرا بپا خاست و گفت مجموع اموال

که بر روی زمین است وفا نکند انچه طلب کرد ملک گفت

که حساب کنید چون حساب کردند ملک فرمود که نمیدانم

تصنیف شطرنج او بهتر است یا التماسی که نموده وزرا آخر

اینجا نه گفته شود که تضعیف خانها تا بکجا رسید و در روایت

دیگر آنست که علمای هند چهارده هزار باتفاق یکدیگر

وضع کرده بالتماس پادشاه وقت بعد از مدت بسیار
و فکر بیشمار و بعضی گفته اند که واضع شطرنج حکیم صعلاج است
بهر دو جیتم بازی و یک قول دیگر آنست که در زمان ادریس پیغمبر
علیه السلام ترتیب داده اند بالجمله هر کس که ترتیب کرده
در زمانیکه درست شده طرفه عجایبی پدید آمده است
که نسخ او ممکن نیست چه از برای آن غرض که وضع کرده اند
بهتر ازین مثال در وهم و فهم هیچ آفریده نیامده و همانا نیز
نیاید زیرا که زیادت بر کمال نقصان باشد اما تفصیل
خانهها بر سبیل تحقیق بدین گونه توان کرد که رقم خانه
تا شصت و چهار خانه تمامی نوشته اند چنانچه مفصل
نگاشته میشود خانه اول ۱ دوم ۲

سوم ۴ چہارم ۸ پنجم ۱۶ ششم ۳۲ ہفتم ۶۴

ہشتم ۱۲۸ نہم ۲۵۶ دہم ۵۱۲ یازدہم ۱۰۲۴

دوازدہم ۲۰۴۸ سیزدہم ۴۰۹۶ چہاردہم

۸۱۹۲ پانزدہم ۱۶۳۸۴ شانزدہم ۳۲۷۶۸

ہفدہم ۶۵۵۳۶ ہژدہم ۱۳۱۰۷۲ نوزدہم

۲۶۲۱۴۴ بستم ۵۲۴۲۸۸ بست و یکم

۱۰۴۸۵۷۶ بست و دوم ۲۰۹۷۱۵۲

بست و سوم ۴۱۹۴۳۰۴ بست و چہارم

۸۳۸۸۶۰۸ بست و پنجم ۱۶۷۷۷۲۱۶

بست و ششم ۳۳۵۵۴۴۳۲ بست و ہفتم

۶۷۱۰۸۸۶۴ بست و ہشتم ۱۳۴۲۱۷۷۲۸

۲۴

۴۳۹ چهل و چهارم ۹۶۰۹۳۰۲۲۲۰۸

۷ چهل و پنجم ۱ ۷۵۹۲۱۸۶۰۴۴۴۱۶

چهل و ششم ۵۱۸۴۳۷۲۰۸۸۸۳۲

۳ چهل و هفتم ۷۰۳۶۸۷۴۴۱۷۷۶۶۴

چهل و هشتم ۷۳۷۴۸۸۳۵۵۳۲۸

۱۴۰ چهل و نهم ۲۸۱۴۷۴۹۷۶۷۱۰۶۵۶

پنجاهم ۵۶۲۹۴۹۹۵۳۴۲۱۳۱۲ پنجاه و یکم

۱۱۲۵۸۹۹۹۰۶۸۴۲۶۲۴ پنجاه و دوم

۲۲۵۱۷۹۹۸۱۳۶۸۵۲۴۸ پنجاه و سوم

۴۵۰۳۵۹۹۶۲۷۳۷۰۴۹۶ پنجاه و چهارم

۹۰۰۷۱۹۹۲۵۴۷۴۰۹۹۲ پنجاه و پنجم

پنجاه و ششم ۱۸۰۱۴۳۹۸۵۰۹۴۸۱۹۸۴

پنجاه و هفتم ۳۶۰۲۷۹۷۰۱۸۹۶۳۹۶۸

پنجاه و هشتم ۷۲۰۵۷۵۹۴۰۳۷۹۲۷۹۳۶

پنجاه و نهم ۱۴۴۱۱۵۱۸۸۰۷۵۸۵۵۸۷۲

شصتم ۲۸۸۲۳۰۳۷۶۱۵۱۷۱۱۷۴۴

شصت و یکم ۵۷۶۴۶۰۷۵۲۳۰۳۴۲۳۴۸۸

شصت و دوم ۱۱۵۲۹۲۱۵۰۴۶۰۶۸۴۶۹۷۶

شصت و سوم ۲۳۰۵۸۴۳۰۰۹۲۱۳۶۹۳۹۵۲

شصت و چهارم ۴۶۱۱۶۸۶۰۱۸۴۲۷۳۸۷۹۰۴

سنکه ۹۲۲۳۳۷۲۰۳۶۸۵۴۷۷۵۸۰۸

درخانه شصت و چهارم نود و دو (۹۲) سنکهه و بست و سوم (۲۳)

وسی و هفت نیل و بست کهرب و سی و شش ارب و
هشتاد و پنج کرور و چهل و هفت لکهه و هفتاد و
پنج هزار و هشت صد و هشت میشوند مقصود
این بود که نگاشتم الحمد لله سوئی خانه سوم

دربیان فوائد شطرنج سوای بازی و لعب

از فلاسفه روم نقل است که در زمان بقراط یکی از
ملوک را اسهال واقع شده بود جمله اطبا در معالجه
آن درمانده بقراط را طلب فرمود و احوال مرض
و معالجه که اطبا کرده بودند باز نمود بقراط گفت
که اطبا در معالجه این مرض سهوی نکرده اند و خطائی
از ایشان صادر نشده بعد ازان بقراط نظر کرد تا

که طبیعت ملک بر چیزی از فساد واقف شده و
اوقات و اعداد اسهال بر یک نهج افتاده که از آن
تغیر و تبدل نمی پذیرد و بسبب آن دوا قبول
نمیکند دانست که اولاً علاج آن میباید کرد که اوقات
و اعداد متبدل شود جمعی از شطرنجیان او استادان را
طلب فرمود که در حضرت ملک بلعب شطرنج قیام نمایند
و هر لعب بدیع که واقع شود سبب آن و صلاح و
فساد آن مشروحاً تقریر کنند چون بدینگونه
شطرنج حاضر کردند ملک ساعتی بدان مشغول گشت
و بسبب نظاره و استماع کلام ایشان طبیعت او
محبوس ماند چون تقاضا بسیار شد ملک برخاست

بدائع

و از غایت شوق تفرج لعبهای ایشان در حال
بازگشت ساعت دیگر طبیعت از محبوس داشت
باز تقاضا کرد باز بر خاست و زود بازگشت
تا چند کرت متواتر تقاضا کرد چون بقراط دید

دید

که در اوقات و اعداد زیادت و نقصان در آمد
دانست که بعد از ین طبیعت دوا را قبول خواهد کرد

۳۰

یک دو روز ملک را هم بدینگونه مشغول داشت
و احتما فرمود بعد از ان دوا داد اسهال فتح شد
و از جالینوس نیز نقل کرده اند که احتما را هیچ چیز مثل
شطرنج نیست و یک فائده دیگر آنست که اگر
کسی خواهد که مبلغ چیزی را حساب کند از یک جهه

احتما بجای پرهیز ... از پرهیز ... نگاه داشتن ... شد

تا هزار بار هزار همه را در رقعه شطرنج حساب قع انکه

بی انکه بنویسند یا عقد کنند مثال این حساب چنان بود

که اگر خواهند که پنج و یازده و سی و دو جمع

شود یک پیاده را در خانه پنجم احاد نهند

و از برای یازده آن یک را که در خانه پنجم است

در خانه ششم احاد بنهند و یک دیگر را در خانه

اول عشرات تا شانزده شود و چون سی و دو را

خواهند که اضافه کنند از برای دو آن پیاده را که

در خانه ششم احاد است بخانه هشتم احاد برند

و از برای سی پیاده که در اول عشرات

است در چهارم عشرات بنهند بعد از ان

۱۳۱

بگویند که مجموع چهل و هشت میشود و نود درا
انتقد بر کفایت ست و مثال شطرنج و رقم
خانهای او یعنی احاد و عشرات و میات
والوف و عشرات الوف و مئات
الوف و الوف الوف و عشرات الوف
الوف مجموع نود میشود
بدین ترتیب اما از برای کسور
یک صف دیگر می باید افزود
که هشت درنشود جدول ریاقت
احاد و عشرات و غیره شطرنج

تسو	نیم دانگ	سه تسو	دانگی	دو دانگ	سه دانگ	چهار دانگ	پنج دانگ
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۸	۹	۱۰	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲	۳
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

خانۂ چہارم متضمن حلّت و حرمت شطرنج

اوقات ۱۴

و در اینکه بعضی وقت از صحابه و تابعین آنها
بدان اشتغال نموده اند بدانکه در کتاب صحیح
بروایت صحیح نقل کرده که حضرت امام جعفر رضی الله عنه
دید که شطرنج بازی میکردند انکار آن نکرد و از محمد بن
سیرین رحمة الله نقل است که او دید دو شخص را
که شطرنج بازی میکردند در زندان یکی را تعلیم کرد
و گفت که انرا بردار و انرا بگیر و از سعید بن جبیر رضی الله عنه
نقل است که باکی نیست در بازی شطرنج و از
ارشد بن سعد رحمة الله منقول است که او گفت مرا
پیری بود شطرنج بازی مشهور شبی حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام را بخواب دیدم

سوال کردم از شطرنج انحضرت علیه السلام فرمودند
که باکی نیست و یکی از مشایخ مدینه گفت که سعید بن المسیب
رضی الله عنه را دیدم در پس دیوار جماعت دیگر
شطرنج بازی میکردند رو بسوی جماعت کرد و گفت
برخ بگیر و در کتاب المنظومه فی الفقه از امام شافعی
رحمة الله علیه آورده که باکی نیست در باختن شطرنج
و این بیت آورده بیت واللعب بالشطرنج لاباس
ولا اتباع الروث فی مذهبه و روایت دیگر آنست
که نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه ذکر شطرنج میرفت
گفت باکی نیست دران چون شما را از ضرب یاد میدهد
همچنین بروایت است که عبدالله بن مسعود رضی که شطرنج

بباخت و از امیر المومنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه روایت است که بر قومی بگذشت
که شطرنج بازی میکردند فرمود که ما هذه التماثیل
التی انتم لها عاکفون ازینجا معلوم شد که حرام نیست
که اگر حرام بودی نهی منکر کردی و شطرنج ایشانرا
خراب کردی اما ترک اولی میباید زیرا که در
اباحت اجماع است و در اباحت فعل خلاف و دیگر
از جماعت صحابه و تابعین رضی الله عنهم که بدان
اشتغال نکرده اند زیاده اند از آنها که بدان اشتغال
نموده اند والله اعلم و حجت معقول در حلت شطرنج
و بعضی از فواید آن نوشته میشود و یکی آنکه از محاورها

چیزی شریف تر از عقل نیست لقوله علیه السلام اول
ما خلق الله تعالی العقل و درین مسئله هیچکس را
از علمای اسلام و علمای کفار خلاف نیست که اول
مخلوقات عقل است و مصطفی علیه الصلوٰة والسلام
فرمود که لا دین لمن لا عقل له یعنی کسی را که عقل نیست
دین نیست و قیل کل شیٔ اذا کثر قل قیمته الا العقل
فانه اذا کثر ازداد قیمته یعنی هر چیز که بسیار شود
خوار شود عقل است عزیزتر هر چه بسیار شود و قیل سید
رفیع القوم من کان عاقلا وان لم یکن فی قومه حسب
اذا حل ارضا عاش فیها بعقله و ما عاقل فی بلدة بغریب
هر کرا عقل پیشوا باشد همه حاجات او روا باشد

و حق تعالی در کتاب کریم خود فرموده که ان فی ذلک
لآیات لقوم یعقلون و در جای دیگر فرموده که ان فی ذالک
لعبرة لاولی الالباب و جای دیگر فرموده که لقوم
یتفکرون پس معلوم میشود تفکر صحیح و عقل سلیم که
بنیاد معرفت حق تعالی و تقدس و بنیاد ثواب و عقاب
و اساس معاش و معاد همه بر عقل و تفکر است پس لازم امد که
هر چیز که مکمل عقل باشد مکمل دین باشد بلکه مکمل
جمیع مصالح امور دنیا و آخرت و مراد از عقل و تفکر انست
که از عاقبت امور اندیشه کند و نتایج مقدمات واقعه
و عملیه بیعقل و تمیز آورد و هیچ شک نیست که وضع
شطرنج از برای همین بوده تا بواسطه مولیت و ممارست

بدان تفکر در عواقب امور عادت شود پس ازین جهت
لازم آمد که اشتغال بشطرنج مستحسن و مرغوب
باشد خاصه حضرت سلاطین و ملوک را و بتحقیق
جام جهان نمائی که مشهورست از امثال آن تواند بود
زیرا که در صفا آئینه ایست که صورت جمیع وقائع
و حوادث گیتی بچشم اعتبار درو مشاهده توان کرد

لمعهٔ ثانیه در آداب شطرنج و متعلقات آن بدانکه چون شطرنج حاضر گردانند

ادب آنست که هر کدام که مرتبه کمتر باشد شطرنج بگسترانند و مهره‌ها شطرنج بر روی رقعه و نشیند دست باز دارد تا آنکه مرتبه بزرگست از دو قسم مهره‌ها

سلاطین

۳۹

یکی اختیار کند بعد از ان کهتر مهره های خود بگیرد
واز هر دو طرف مهره نهادن شروع کند الا کهتر
شاه و فرزین را بعد نهادن شاه و فرزین بزرگ نهند
واگر هر دو در مرتبه برابر باشند هر کدام که پیش بازد
مستحق بزرگی باشد و همچنین است حال هنگام
برداشتن شطرنج واگر شخص نووارد شود و در
مرتبه مساوات دارد و حال آنست کما خفته در ما فضیلت
چون مهمان است در شطرنج اول صاحب خانه را
بزرگداشت آن واجب آید قاعده بدستور
و در آخر شطرنج مهره ها شمار کرده در کیسه اندازند
از ضروریات گفته اند و از طرفین باید که سوال و جواب

بر وجه صواب و ادب باشد و از فحش و هذیان زبان

نگاه دارند و اگر ثالثی حاضر باشد که او را درین علم مهارت

باشد باید که در میان لعب ایشان سخن نگوید اما اگر

باجازت طرفین شریک یکجانب شود مضایقه ندارد

یا چون لعب گذشته باشد و از سخن او هیچ طرف

را زیان فی الحال نماند و بتعلیم او طرفین راضی باشند

اگر صلاح و فساد لعب گذشته باز نماید روا باشد و

چون خادم با مخدوم شطرنج بازد شرط آنست که مسامحت

نکند و در لعب خود تقصیر روا ندارد که عقل مخدوم

خود را فریفته باشد آورده اند که مامون خلیفه روزی

با یکی از ندما شطرنج میباخت آنکه در آن تغافل میکرد

تا چون دریافت بساط برافشاند و در غضب شد

و گفت شما را که عقل مرا فریبید و سوگند یاد کرد

که بیداران هرگز شطرنج نبازند و چنین را زند

ولید بن الملک مروان نقل است کی با ندما

در شطرنج با او مسامحت میکرد و آنچه حق لعب بود

بجا نمی آورد فرزین برداشته بر سرش زد و گفت

ویحک أ تلعب بالشطرنج ام العقل مصنف گوید

این اقوال مطابق زبان فصحی است و زبانها خود مملو

حکم عقها دارد اکثر شما ابلکس دیر شد سبب اینکه

اول دریافت حال لیج خود هم کرده شطرنج بازند تا

غلطی واقع نشود و پیلا نشیند الی مخصوص سه برده

شخصی که خیال کند شطرنج مشهور شود ولیکن تا
بطریقیکه بدیگران ظاهر شود مقتضای فایده نشناسد

خاتمه در نصیحت شطرنج بازان
و رفع بعض تکرار آنها فصل اول

نصیحت شطرنج بازان شما را باید که
در وقتیکه دل مشغول بکاری باشد شطرنج نبازد
و در میان شطرنج باختن نیز بغیر شطرنج مشغول
نشود و بر سر امتلای طعام و در وقت غلبهٔ جوع
و روزیکه در حمام نشسته باشد یا تب و املی بوی رسیده
نباید باخت دیگر آنکه در باختن تعجیل نکند و اگر
چیزی رایگان تواند گرفت تا خوب تحقیق نکند

نگیرد شاید که حریف دغا کرده باشد **دیگر آنکه** در بازی

همه دواب خود و دواب طرف ثانی نظر کند و موضع

هر یک از شاه و فرزین و فیل و اسپ و رخ و پیاده ببیند

زیرا که در هر بازی اوضاع شطرنج مختلف میشود

دیگر آنکه در عزا ننشیند مگر بضرورت یا آنکه داند

که بسبب نشستن در عزا البته غالب خواهد شد **دیگر آنکه**

آنکه حریف فلان بازی کند مغرور نشود شاید که آن بازی

نکند **دیگر آنکه** هیچ بازی نکند تا از موجبی نباشد

و در اول شطرنج باید که پیاده ها باحتیاط راند

نشود که یکی از انها رایگان برود که انجام نقصان

نقصان خواهد ماند **دیگر آنکه** تا ممکن باشد پیاده را

زیاده از یک خانه نراند مگر آنکه پیاده فرزین یا فیل
یا آن یار باشد بالضرورتی یا آخر دست که توقع
فرزین شدن باشد و همچنین است حال پیاده وزیر
دیگر آنکه چون دو پیاده از یک صف رفته باشند
و صف گشاده گردد باید که هر دو رخ خود در برابر
گشادگی نهد اگر تواند و الا در نهادن یکی تقصیر نکند
و در بردن و آوردن رخان و اسپان و فیلان صلا
تاخیر نکند نشود که محبوس مانند و جهد کنند تا بهر طور یکی
شود و دو اسب خویش بیک ناحیت از نواحی
خانهای حریف در آورد تا تواند دو اسب حریف را
در ناحیت خود مدخل ندهد خصوص و زیر فرزین آن

شاید که رخ و اسپ تر از فرزین و رخ حریف قیمت
زیاده باشد پس شطرنج باز را باید که قیمت هر وقت
موافق آن اوقات بداند و هرگاه که او را دست داد که
خانه بر شاه حریف تنگ کرد و حریف نیز خانه شاه
او تنگ نمود اگر تحقیق میداند که غلبه خود زیادت است
سعی کند در غالب شدن و اگر غلبه هیچ طرف محقق نیست
مهرهای خود باز گرداند در ناجیت خویش و دفع مهرهای
حریف نماید دیگر آنکه چون فکر کرد و بخیال رسید
که در چند باخت فاین خواهد شد و یکبارگی نمود پس
چون حریف او بازی کند بار دیگر فکر باید کرد شاید که
بازی اول باطل شده باشد همچنین چون دیگر بار باز

کند باز فکر واجب باشد اگر لعب اول برقرار است همان
باز که اول اندیشیده است و اگر نوع دیگر شده
آنچه صلاح آن وقت باشد باز و دیگر آنکه چون خانه
بر شاه حریف تنگ باشد و غلبه معلوم نباشد اما مخرج
او بهتر باشد باید که شطرنج بگشاید و شاه حریف را
از آنجا برآرد و همچنین اگر شاه حریف بکدام گوشه بیاید که
مات در آنجا ممکن نباشد تدبیر اخراج او از آنجا باید کرد
دیگر آنکه جهد کند تا هیچ یکی از دواب خود باز نگرداند
از ناحیت حریف مگر از برای ضرورت و خانه بر شاه
خود فی الوسع تنگ نکند دیگر آنکه چون خبری
از مهره ها شود و نترسد بلکه فکر کند که با وجود زیاده باشد

شود

طرف ثانی غلبه حاصل نمایم و اگر داند که غلبه ممکن نیست
دران کوشند که شطرنج قایم گردد دیگر آنکه چون
دو مهره بزرگ مثل فرزین و رخ از حریف بناحیت
او در آیند پر حذر باید بود تا خانه بر شاه او تنگ نشود
و در دفع ایشان باید کوشید و اگر میسر نشود
چیزی فدا باید کرد تا خلاص گردد دیگر آنکه حذر کند
از گشادن شطرنج مگر وقتیکه همه دواب خود در حفظ
آورده چنانچه هیچ چیز از وی رایگان نتوان رفت
و چیزی کمتر نیز بلکه اراده کند که از حریف چیزی
بدست آید و شاه را در وقت گشادن بیجانب
رقعه که پوشیده تر باشد باید برد دیگر آنکه

۵۰

باید بود ازانکه یکدفعه دو شه اشباه خود رسد

دیگر انکه ازبازیهای حریف غافل نباشد و هر بازی

که حریف اوکند دران خوب فکر نماید تا غلطی

واقع نشود و قدرت دفع حریف از ناحیت خود نکند

نه ناحیت او در نیاید دیگر انکه دوام باید که از خانهای

شاه خود و شاه حریف باخبر باشد دیگر انکه حتی الوسع

یک پیاده هم رایگان ندهد چنانچه روایت کرده اند

که در هندوستان شخصی چهل سال شطرنج بازی کرده

و هیچ آفرین در انمدت یک پیاده از انکس رایگان

نبرده واین غایت حفظ باشد دیگر انکه خیال

دارد تا حریف غلط نبازد و چیزی ندرود

دیگر آنکه فیل یک خانه نمیتوان کرد و همچنین پیاده

هر مهره که باشد با وجود آن مهره رسیدن بدانجا

که مهره خواهد شد امکانی ندارد اگرچه نزد آن مهره

طرفانی باشد مثلاً پیاده اسپ شخصی بخانه هفتم

رسیده و مهره اسپ موجود دارد و پیاده بخانه

هشتم راندن نخواهند داد تا بمهره شدن چه رسد

و همچنین اگر در زخ همین پیاده کدام مهره بخانه رخ طرفانی نشسته است

و صاحب پیاده مهره رخ دارد مهره گرفتن نخواهند داد

دیگر آنکه خانه اگر شاه شخصی تنگ شود و دیگر

مهره اسپ جا باخته نماند بازی قایم است بعضی

جاهلان میگویند که یک مهره کلان طرفانی

باید برداشت این سخن قابل اعتبار نیست دیگر آنکه
شاه را اگر گزیر از شه نباشد بازی قایم است آنکه
میگویند که نقشا چشمه‌ها است قابل سماعت نیست
دیگر آنکه اگر پیاده‌های طرفین نمانده باشند و طرفی دو مهره
و یکطرف یکمهره باقی مانده باشد اختیار است تا وقتیکه داند باز
مات خواهد شد میباخته باشد و هرگاه داند که مات نخواهد شد
مهره طرف ثانی گرفته بر دیگر دو انچه میگویند که
آنقدر باخت اختیار دارد بعد از آن اگر مات نشود
بازی قایم قابل اعتبار نیست دیگر آنکه اگر از طرفین
سوای شاه یک مهره باقی مانده باشد
و شاه طرفی مهره طرف ثانی است و باخت

۵۴

اواست چون بچهار مهره قایم گفته اند اوست
که مهره گرفته برد حاصل نماند الا اگر طرفی سه مهره
ماند و طرفی دو و صاحب سه مهره را باختی حاصل
شود که در همان باخت مهرهٔ صاحب دو مهره گرفته
مات نماند البته درست است زیرا که باخت قبل از
چهار مهره ماندن گردید و بعضی در چنین مقام
درجه برد مات نهاده اند و درجه برد مات نزد فقیر
یک ربع از برد زیاده و همین قدر از مات کم بوده است
غرضکه فیصله اینچنین بازی در اول مناسب
خانه مقیم در بعض حالات او آخر
شطرنج که شنج فوائد شاطر است پیاده

اگر طرفی زیاده مانده باشد و از هر دو طرف سوی
دو پیاده که با هم بند باشند هیچ نقصان باشد
اگر طرف قبالی نیست شاطر است وزیر شدن نخواهد داد
بشرط بودن شاه او قریب پیاده وزیر بلکه اگر دو
پیاده طرفین از پیاده وزیر زیاده دور باشند
بازی قایم است و اگر قریب اند هر دو همچنین است
حال دیگر پیادگان که اگر یکطرفی زیاده باشد و شاه
طرف ثانی قریب آن پیاده مهره نخواهد شد دیگر آنکه
پیادگان اگر طرفی زیاده باشد و یک فیل هم زیاده
لیکن مخالف خانه رخ آن پیاده که رخ خواهد شد
باشد و شاه طرف ثانی قریب آن پیاده باشد

باشد و دو پیاده طرفین جائی بند باشند آن پیاده
رخ نخواهد شد و انجام بازی بردست و اگر فیل
خانه رخ باشد آن پیاده رخ خواهد شد و بازی مات
دیگر آنکه اگر طرفی دو پیاده رخ و اسپ زیاده باشند
و شاه سر دو قریب سر دو پیاده بوده باشند
و دو پیاده جانبین بجائی دیگر بند باشند
آنجا بازی برد خواهد شد زیرا که پیاده رخ و اسپ
رخ و اسپ نخواهند شد مگر در چند صورت
البته است دو از ان بطریق خوب کشیده میشود
و باقی آن بر شاطر پوشیده نخواهد ماند
قس علیه الباقیه

شاہ سبز
پیادہ سبز
پیادہ سبز
طرف سبز

دیگر آنکه اگر طرفی دو اسپ زیاده مانده باشند و دو
پیاده بجائی نبد حال آن مختلف است چنانچه مفصلا
نگاشته میشود و در بیتی رخ هر جا که پیاده نبد باشند
بازی ثابت است و در بیتی اسپ هم همه با ثبت
و در بیتی فیل شاه صرف در یکجا که پیاده صاحب اسپها
بسوم فیل شاه بی باشد و پیاده طرف ثانی برابر آن نبد
بازی بر دست باقی در همه جابات همچنین است
حال بیتی فیل وزیر و در بیتی شاه اگر پیاده صاحب
اسپها بدوم شاه خود باشد و پیاده طرف ثانی
قریب آن نبد بازی بر دست باشد در همه جابات
همچنین است حال بیتی وزیر دیگر آنکه اگر طرفی

59

دو رخ و یک شاه مانده باشد و طرف دیگر یک شاه

و یک فیل اگر شاه صاحب فیل بخانه رخی که در انجا

فیل توان رسید بیاید بازی بر دست و اگر بطرف

دیگر یعنی در خانه رخی که فیل در انجا نمیتوان رسید بیاید

بازی مات است دیگر اگر طرفی یک رخ و یک

اسپ و شاه باشد و طرفی دیگر صرف یک پیاده

و شاه باشد بازی صاحب پیاده مات است حتی که

اگر پیاده کدام مهره هاشس بخانه هفتم رسیده و

شاه صاحب رخ انزاشد کرده باشد و رشیدوت

هم بازی مات خواهد شد الا بشکل تمام دیگر اگر طرفی

دو رخ و شاه مانده باشد و طرفی دیگر صرف اسپ و شاه باشد

درینصورت بکوشه ها البته مات خواهد شد و درمیان

تنها نهامات نیست دیگر اگر طرفے یک رخ و یک

اسپ و یک شاه مانده باشد و طرف دیگر یک

فیل و شاه باشد درینصورت اگر شاه صاحب فیل

بکوشه سید البته مات خواهد شد فیل هر کدام خانه

که باشد دیگر انکه اگر طرفے دو اسپ و شاه باشد

و طرف دوم یک پیاده و شاه و آن پیاده از یک

اسپ بند باشد بازی صاحب پیاده مات است

بهر خانه که باشد پیاده بند بود و الا صرف دیگجا مات

که پیاده اش بخانه ششم رسیده و اسپ طرف شاہ

بخانه رخ نشسته انرا بند کرده باشد درینصورت

رخ از وزیر خود چهارم رخ طرف شاه سبز رفته
شد گوید سبز لاچار از شاه خواهد گرفت سرخ
از اسپ خود چهارم فیل طرف وزیر خود آمده
شد گوید مات خواهد شد تمت

صحیح

سبز ۶۹

۶۴

		سبز پیاده					
					اسپ سرخ		
	وزیر سرخ						
					اسپ سرخ		
			سبز شاه				
			پیاده سرخ				
						شاه سرخ	

سرخ از اسپ خود اگر چهارم فیل طرف سرخ سبز پیاده است [illegible]

اسپ سبز برد شاه سبز را چارخانه دوم شاه خواهد آمد
سرخ از وزیر خود بدوم اسپ سبز رفته شه کوید تا
خواهد شد سرخ دو باخت ۳

		اسپ سبز	فیل سبز				
					بیدق سرخ		
					اسپ سبز		
				بیدق سرخ	پیاده سبز		
						شاه سبز	
		پیاده سبز					

سبز فیل خود را بخانه پنجم اسپ وزیر خود نهد سرخ یا پیا
اسپ خواهد گرفت سبز از فیل خود بیدق فرزین خود شه

سرخ در دو باخت مات

۶۵

سرخ فیل خود را بخانهٔ رخ سیاه برده سفید پیاده گیرد خواهد

فیل خود را برده سرخ از فیل خود پیاده شتر گرفت

مات گردید

سبز ۴ سه مات

شاه سرخ							
		سبز ۵ رخ					
سبز شتر ۱	سبز ۲ [illegible]	پیاده سرخ					
		سبز شتر ۱					

تعلیم [illegible]

سبز اول اسپ خود را بدوم اسپ (طرف سرخ) طرف شاه خود
نهد سرخ ناچار از پیاده خواهد گرفت سبز پیاده فیل خود
پیش راند سرخ ناچار پیاده خود اسپ خواهد کرد سبز ازآنجا
دوم خود بخانه (دوم) فیل رفته شه گوید مات خواهد شد

[illegible] ۵

			فیل سرخ		اسپ سرخ		
		پیاده سرخ					
سبز [illegible]				سبز شاه			فیل سرخ
پیاده سرخ				پیاده سرخ			
				شاه سرخ			

سرخ فیل خود را که بخانه سوم (طرف سرخ) سرخ نهاده است بخانه
خود نهد سبز شاه خود را ضرور بخانه پنجم شاه خود خواهد رفت
سرخ شاه خود را بخانه دوم وزیر خود نهد سبز را پیاده
پیاده سرخ خواهد گرفت سرخ پیاده شاه تیز کرده
به فیل گوید مات خواهد شد تمت بالخیر

چهار باخت ا صحیح

[illegible]

رخ سبز							رخ سرخ
رخ سرخ					شاه سبز		پیاده سرخ
پیاده سبز	رخ سرخ						پیاده سبز
	پیاده سبز						
						وزیر سبز	
							رخ سبز

سرخ بچهار حبت بسه پیاده مات میشود و لعب سبز را

طرف سبز

سبز رخ خود را بخانه شاه خود آید سرخ بالضرور اسپ را

بخانه دوم فیل خواهد آمد سبز رخ خود را بخانه وزیر سرخ

نهاده شه گوید سرخ اسپ را خواهد گرفت سبز زیر رخ

خود بخانه دوم اسپ سرخ شه گوید سرخ اسپ خود را

خواهد گرفت سبز پیاده گرفته شه گفته مات نماید

سرخ [illegible] صحیح چارپا خست ۲

							[illegible] سرخ
							[illegible] سرخ
							شاه سبز
	اسپ سبز						
						پیاده سبز	
							رخ سبز

۷۵

طرف سبز

سبز رخ خود را ینجانه بادشاه خویش نهد شاه سرخ

ابجا ینجانه اسپ آید سبز سرخ خود ینجانه فرزین

شه گوید شاه سرخ بدوم فیل سرخ آید سبز اسپ

خود ینجانه سوم شاه سرخ شه گوید شاه سرخ بسوم

فیل آید سبز پیاده پیش کرده شه گوید و مات کند

سبز وزیر خود را بخانه سوم اسپ شاه خود رفته شه گوید

سرخ از پیاده خواهد گرفت ورنه بزودی مات خواهد شد

سبز اسپ خود را بخانه سوم شاه سرخ رفته شه سرخ گوید

سرخ را از پیاده خواهد گرفت سبز فیل خود را بخانه دوم اسپ

شاه خود شهد سرخ هر چند خواهد باز دست سبز از شه فیل مات نماید

							سبز رخ
				سبز رخ			
		پیاده سرخ		سبز رخ			
			سبز رخ	فیل سرخ			
			پیاده سرخ				
				رخ سرخ		شاه سرخ	

گرفت سرخ

سرخ اول رخ خود را انجانه فیل طرف شاه نهد سبز

لاچار پیاده رخ خواهد راند سرخ شاه خود را بدوم رخ طرف

خود درود سبز لاچار پیاده خواهد راند سرخ فیل

خود را انجانه اسپ طرف شاه برد سبز لاچار

پیاده خواهد راند سرخ رخ خود را انجانه دوم فیل

طرف شاه برد سبز لاچار شاه خود را به خانه پنجم

شاه سبز برد سرخ رخ خود بخانه چهارم

فیل رفته شه گوید مات خواهد شد فقط

۸۰

شاه خود رفته شه گوید سرخ لاچار بچهارم فیل طرف
خود خواهد آمد سبز از اسپ خود که بچهارم فیل طرف
شاه بوده است بسوم وزیر خود رفته شه گوید
سرخ لاچار بچهارم خانه خود خواهد آمد سبز از پیادهٔ
اسپ خود اسپ سرخ گرفته شه گوید سرخ
لاچار رخ سبز خواهد گرفت سبز فیل خود که بچهارم
رخ طرف وزیر نهاده است بخانه دوم فیل طرف
وزیر آمده به اسپ خود زور داده سرخ بر باخت که
باز و سبز اسپ خود را که درمیان فیل و شاه بوده است
برخاسته بشه فیل مات
نماید

سرخ شاه خود را بخانه پنجم اسپ طرف شاه رود سبز
لاچار بخانه چهارم وزیر خود خواهد آمد سرخ از اسپ خود
بخانه ششم فیل طرف وزیر خود رفته شه گوید
مات خواهد شد

شش باخت ۱

پیاده سرخ

			پیاده سرخ			پیاده سرخ	
			پیاده سبز		پیاده سرخ	پیاده سبز	پیاده سرخ
		شاه سبز					پیاده سبز
				پیاده سرخ	پیاده سبز	پیاده سبز	
				پیاده سبز			
				فیل سبز			

سبز فیل خود را بخانه پنجم رخ طرف وزیر رود سرخ لاچار

لاچار بخانه چهارم وزیر خود خواهد آمد سبز فیل خود را
بخانه ششم اسپ وزیر خود رود سرخ لاچار باز بهمانجا
خواهد رفت سبز از فیل خود پیاده سرخ که بخانه سوم
شاه سبز نهاده است بگیرد سرخ بهمانجا بخانه
چهارم وزیر خود خواهد آمد سبز فیل خود را بخانه
طرف شاه رود سرخ لاچار باز بهمانجا خواهد رفت
سبز فیل خود را بخانه دوم سرخ طرف شاه رود سرخ
باز بخانه چهارم وزیر خود آید سبز پیاده اسپ
مثل کرده شه فیل
گویدمات
خواهد شد

در سرود صورت سبز اسپ خود را نجانه سوم وزیر خود بیا
پس اگر اول رخ اندازاسپ شه خواهد رسید در صورت
اول پیاده گرفتن شه خواهد افتاد و انجام شاه سرخ با
پیاده فیل سبز گرفتن خواهد افتاد سبز از فیل خود رخ
سرخ که نجانه چهارم آن رخ نشسته است بگیرد سرخ
بوجه خواهد باز و سبز فیل خود را نجانه دوم وزیر خود
آید سرخ برجه خواهد باز و سبز رخ خود را نجانه شاه خود
آمده شه گفته مات نماید و سرخ اگر سوی یافتن کرده
بیلا خواهد یافت و دیگر از شش یافت مات خواهد
شد

سرخ پیاده وزیر خود را نهد سبز الاجا از پیاده فیل سرخ در پیاده

سرخ خواهد گرفت سرخ فیل خود را بدوم فیل شاه طرف

سبز نهد سبز الاجا پیاده خواهد راند سرخ اسپ خود را بخانه

شاه سبز نهد سبز اگر شاه خود را بخانه دوم وزیر خود آورد

مات خواهد شد لهذا پیاده خواهد راند سرخ اسپ خود را بخانه

شاه سبز نشست بخانه سوم وزیر سبز آمده شد چهار سبز

شاه خود را بدوم فرزین خود خواهد آمد سرخ شاه خود را بد

اسپ وزیر سبز نهد سبز الاجا پیاده سرخ خواهد گرفت

سرخ اسپ خود را بخانه سوم وزیر سبز نهاده است

هر جا که خواهد رود سبز ناچار پیاده خواهد راند سرخ پیاده

خواهد راند سرخ پیاده وزیر پیش کرده مات کند فقط

سبز از فیل خود که چهارم فیل سبز نهاده است
بدوم وزیر خود رفته شه گوید سرخ لاچار از اسپ
خواهد گرفت سبز از وزیر خود چهارم اسپ سرخ رفته
شه گوید سرخ لاچار از فیل خواهد گرفت سبز از رخ خود
که چهارم فرزین سبز نهاده است بسوم فیل سرخ شه گوید
سرخ لاچار از فیل خواهد گرفت سبز از رخ خود که چهارم
رخ سبز نهاده است بچهارم رخ دوم خود رفته شه گوید
سرخ لاچار از فیل خواهد گرفت سبز پیاده از [illegible] شه گوید
مات گوید تمام شد

فرزین نهاده است بخانه فیل سبز رفته شد گوید سبز لاچار

بخانه اسپ خود خواهد رفت سرخ از اسپ خود که

بخانه سوم اسپ سبز نشسته است بخانه دوم شاه سبز

رفته شد گوید سبز لاچار بخانه رخ خواهد رفت سرخ

از اسپ خود که بخانه فیل نهاده است بخانه سوم اسپ

سبز آمده شد گوید سبز لاچار بخانه دوم رخ خواهد

سرخ از رخ خود بخانه رخ سبز رفته شد گوید سبز لاچار

اسپ خواهد گرفت سرخ از اسپ خود که بخانه سوم

اسپ سبز نهاده است بخانه فیل سبز رفته شد گوید مات

خواهد

شد فقط

مهره ها یک جانب شاه اند

همگی آن شاه با جاه اند

فوج دیگر به پهلوی دستور

از اسم دستوری پذیرد نور

تا فرو بیدق از سوار بود

چون رسد فوج تا مدار بود

اولا مهره های سرخ بچین

بعد از آن خود سپید قرار ده تو

کرسی شاه سرخ را اجلاس

بچین خانه وزیر شناس

جای جنگ وزیر فیل را

سیوم پیل شه بود خانه

چون شود رخ بزرم صف آرا

ششمین اسپ فرزگیر دو جا

پیل را طرفه جایگاه بود

پنجمین جا نذر شاه بود ۱۰۶

چون بمیدان کمیت وزبلد

ششمین پیل شاه جا سازد

چارمین خانه و شه و دستور

سیم بود از پیادگان مشهور

چارمین خانه رخ فرزین

بیدق سرخ را مقام گزین

۱۰۸

ـشت مهره شدند نام بنام
بازی سرخ را رسد انجام

مهرهای سیه چو ار آید
طرز نقلا او خود همان شاید

دویم خود و سیه شه و رخ
دوم فیل شاه خانه رخ

فیل در دویم رخ دستور
پیاده در سوم رخ مذکور

مهرهای سیاه چار بنام
درج کردیم و نقش گشت تمام

لطف و انداز تازه مطلوب ست

بات از دو پیاده مقصود ست

جنبش هشت جمله معهود ست

حال هر سطر را بیان سازم

هشت جنبش همی عیان سازم

جنبش اول است زین آئین

کرد یک کشت شاه را فرزین

شاه از بیت خانه تحویل

بر خود اعراب آورد از پیل

جنبش دوم است بس عجب

شاه را کشت میرساند اسپ

۱۰۸

نزد مرد سلیم فرزانہ

شاہ از بیت جز یکے خانہ

جنبش سوم است با تدبیر

کہ کارد بہ بیت کشت و زیر

سیم فرزین چو شد شہ پامال

۱۰۹

لاجرم شاہ رخ کند پامال

چارمین جنبش است خاطرخواہ

کہ بیاید پیادہ پیل سیاہ

شاہ را چونکہ خانہ آید تنگ

بیدق ویش را دہد آہنگ

جنبش پنجم است زین ہنجار

کہ دہد اسپ شاہ را رفتار

نزد ارباب عقل و فکر رسا

شاہ را خانہ بود ملجا

از ششم جنبش این ادا خیزد

بیدق سرخ خون رخ ریزد

ہفتمین ششمین سر دو جہات

گشت سر دو پیادہ سازد مات

دانی اینہا چہ سر بیان کردیم

در صفت رہبر آن مستقیم

سر این عقدہ سر بسر گفتیم

گر چو شائق براه درماند

پی بمقصد برد چو برخواند

آنکه قادر بود بتحلیلش

نگراید بسوی تفصیلش

خود چرا ملتزم کند هیهات

کز نشان اودش طرق نجات

برخود الزام خواندنش داند

پی غضنفر چه از زبان راند

تمت تمام شد

شطرنج باخت سوم

مهره سرخ

	مهره سبز		فیل سبز				
مهره سرخ			مهره سرخ		مهره سرخ		
پیاده سبز	مهره سرخ		مهره سبز	مهره سبز	پیاده سبز		
			اسپ سبز			پیاده سبز	مهره سرخ
	اسپ سبز		مهره سرخ				
وزیر سبز							
		پیاده سبز					
شاه سبز							

سبز از فیل خود به دوم وزیر سرخ شه گوید سرخ

لابد بخانه چهارم وزیر خود خواهد رفت سبز وزیر خود را

بخانه سوم فیل شاه خود نهد سرخ الا الا اسپ خود

سبز بگیرد یا اسپ دوم خود بجای راند یا وزیر خود

سرخ در شش تاخت مات است و شرط این است که وزیر سرخ تا آخر بازی قایم ماند

خود بجای برد یا برد و پیادهٔ محاط خود راند در یک باخت

مات خواهد شد و اگر از فیل خود اسپ سبز گیرد در

دو باخت مات خواهد شد و اگر فیل خود را خانهٔ پنجم

اسپ شخ وزیر نهد در سه باخت مات سبز از جهت

شخ را بهتر اینست که فیل خود را خانهٔ چهارم فیل

سبز از اسپ خود سوم فیل شاه لا شخ رسیده

سرخ لاچار خانهٔ سوم وزیر خود خواهد آمد سبز از اسپ

خود خانهٔ چهارم فیل شاه رسیده شه گوید سرخ

لاچار از وزیر خواهد گرفت سبز از اسپ خود خانهٔ شاه شه

رسیده شه گوید سرخ لاچار خانهٔ چهارم وزیر خواهد رفت

سبز از فیل خود خانهٔ سوم شاه شخ زده شه گوید سرخ

شاہ خود خواہد اند سرخ از وزیر خود بخانہ
فیل شاہ خود آمدہ شہ گوید سبز لاچار اسپ
خواہد گرفت سرخ از وزیر خود بخانہ پنجم اسپ
خود شہ گفتہ مات نماید تمت بالخیر

شش بازی شد

رخ سرخ

							رخ سرخ
			اسپ سبز				
						رخ سرخ	
				پیادہ سرخ		پیادہ سبز	رخ سرخ
						شاہ سبز	رخ سرخ
					پیادہ سبز		رخ سبز
							پیادہ سبز

سرخ از وزیر خود بچهارم فیل وزیر سرخ آمده شه گوید
سبز اگر اسپی را که بخانهٔ چهارم رخ سرخ نهاده است
خواهد گرفت سبز بزودی مات خواهد شد ازینجهت
اسپی را که بخانهٔ پنجم رخ سرخ نهاده است ضرور
خواهد گرفت سرخ اسپ خود را بخانهٔ پنجم فیل وزیر
سبز الا پیاده رخ خود را بخانهٔ سوم اسپ خود خواهد آمد
زیرا که در دیگر جاها بزودی مات سرخ از وزیر خود بخانهٔ
دوم رخ سرخ رفته شه گوید سرخ الا پیاده بخانهٔ چهارم اسپ
شاه سبز خواهد آمد رخ از وزیر خود اسپ سبز که بخانهٔ دوم
شاه سرخ نهاده است گرفته شه گوید سبز الا پیاده بخانها بجا
خواهد رفت سرخ از وزیر خود بخانهٔ دوم رخ خود رسیده

سبز از وزیر خود چهارم خانه رخ وزیر امده شه گوید سرخ
خود اسب سبز خواهد گرفت زیرا که اگر فیل درمیان
اندازد درساخت مات خواهد شد سبز پیاده فیل
پیش کرده شه گوید سرخ لاچار بخانه سوم وزیر خود
خواهد رفت سبز از وزیر خود بخانه چهارم اسب شاه
خود رفته شه گوید سرخ لاچار بخانه دوم فیل وزیر خود خواهد رفت
سبز از پیاده رخ خود پیاده اسب سرخ گرفته شه گوید
سرخ لاچار بخانه اسب خواهد رفت سبز از وزیر خود
بخانه سوم وزیر سرخ رفته شه گوید سرخ را بهتر نیست
که از رخ خود وزیر سبز بگیرد ورنه سبز بزودی مات خواهد شد
سبز پیاده فیل پیش کرده شه گوید سرخ لاچار بخانه رخ

۱۲۳

سرخ رخ خود را بخانه دوم فیل وزیر سبز نهد سبز بخانه رخ خواهد رفت

سرخ از رخ خود بخانه دوم رخ سبز رفته شه گوید سبز

بخانه اسپ خواهد سرخ از رخ خود بخانه رخ سبز شه گوید سبز

از شاه خواهد گرفت سرخ پیاده اسپ پیش کرده شه

گوید سبز بخانه اسپ ضرور خواهد آمد زیرا که اگر بخانه دوم

رخ خواهد رفت جلد مات خواهد شد سرخ از فیل خود

بخانه سوم اسپ وزیر شه گوید سبز بخانه دوم رخ خود خواهد رفت

سرخ از فیل خود بخانه دوم فیل وزیر آمده شه گوید سبز

بخانه اسپ خواهد رفت سرخ شاه خود را بخانه ششم

اسپ شاه خود رود سبز لاچار [illegible] کرد سرخ

از فیل خود بخانه سوم اسپ وزیر رفته شه گوید سبز لاچار

فیل ششم راند سبز را جا بانجانه رخ خواهد رفت

سرخ فیل خود را بخانه سوم وزیر خویش نهد سبز را جا بار

بخانه اسپ خواهد رفت سرخ از وزیر خود بخانه چهارم

اسپ شاه سرخ رفته شه گوید سبز را جا بانجانه رخ خواهد رفت

سرخ وزیر خود را بخانه پنجم اسپ شاه سرخ نهد سبز را جا بار

از پیاده وزیر سرخ خواهد گرفت سرخ پیاده فیل

پیش راند سبز خواه پیاده راند خواه شاه خود را

بخانه اسپ آید سرخ رخ خود را بخانه دوم رخ

وزیر سبز نهد سبز هرچه خواهد بازد سرخ پیاده فیل

پیش کرده شه گفته مات سازد فقط

تمت بالخیر

خواهد امد سرخ از وزیر خود بخانه وزیر سبز آمده شه گوید
سبز اگر بخانه سوم فیل خود خواهد رفت برد وزیر بے
مات خواهد شد اگر بخانه سوم شاه خود خواهد رفت
سرخ از اسپ خود بخانه پنجم اسپ وزیر سرخ آمده
شه گوید سبز لاچار بخانه چهارم شاه خود خواهد رفت
سرخ از وزیر خود بخانه چهارم شاه خود رسیده شه گوید
سبز اگر از شاه خود بگیرد بخانه اسپ سرخ که رخ گرفته بود
مات است از جهت بخانه پنجم فیل شاه سبز خواهد رفت
سرخ از اسپ خود بخانه سوم شاه سبز رسیده شه گوید
سبز لاچار بخانه سوم اسپ وزیر سرخ رود سرخ از وزیر
خود بخانه اسپ وزیر رسیده شه گوید سبز لاچار

[illegible]

لاچار بخانه رخ خود خواهد رفت سرخ از وزیر خود بخانه رخ

سرخ آمده شه گوید سبز لاچار فیل خود بخانه دوم رخ

در میان خواهد انداخت سرخ رخ خود بخانه سوم اسپ

سبز نهد سبز لاچار پیاده رخ خواهد راند سرخ رخ خود را

بخانه سوم رخ شاه سبز رود سبز لاچار پیاده خواهد راند

سرخ پیاده اسپ خود را پیش راند سبز لاچار پیاده را

رخ خواهد کرد سرخ از رخ خود بخانه رخ سبز طرف شاه رفته

شه گوید سبز لاچار از رخ خود رخ سرخ بگیرد سرخ از وزیر خود

بخانه رخ طرف وزیر آمده شه گوید سبز لاچار از رخ خود

خواهد گرفت سرخ پیاده اسپ پیش کرده شه گوید

۱۲۹

سبز وزیر خود را نجانه شاه سرخ رود سرخ لاچار پیاده رخ
خواهد راند سبز وزیر خود را نجانه سوم وزیر سبز رفته شه گوید
سرخ شاه خود را نجانه چهارم اسب وزیر رود سبز از وزیر
خود نجانه سوم شاه خویش آمده شه گوید سرخ شاه خود را
نجانه سوم اسپ وزیر آید سبز وزیر خود نجانه چهارم شاه
خویش آمده شه گوید سرخ در خانه چهارم اسپ خود خواهد آمد
سبز از وزیر خود نجانه پنجم شاه خود آمده شه گوید سرخ نجانه
سوم اسپ وزیر خود خواهد آمد سبز از وزیر خود نجانه پنجم رخ
طرف شاه خویش آمده شه گوید سرخ لاچار وزیر را
خواهد گرفت سبز شاه خود را نجانه پنجم فیل شاه خویش
آید سرخ لاچار پیاده اسپ رانده شه گوید سبز شاه خود را

سرخ از فیل خود که سوم فرزین سرخ نهاده است چهارم
شاه رفته شد گوید سبز با پیاده سرخ را که چهارم فیل
شاه نهاده است خواهد گرفت سرخ از اسپ خود که خانه
هفتم فیل وزیر سرخ نهاده است خانه ششم شاه خود
آمده شد گوید سبز با خانه چهارم وزیر خود خواهد سرخ
از اسپ خود که خانه دوم فیل شاه نهاده است خانه
سوم فرزین خود رفته شد گوید سبز با خانه سوم شاه خود
خواهد رفت سرخ از اسپ خود که خانه ششم شاه سرخ
نهاده است پیاده که سبز را که خانه پنجم اسپ شاه سرخ نهاده است
گرفته از سرخ شد گوید سبز با خانه دوم وزیر خود خواهد رفت
سرخ از وزیر خود هفتم فیل طرف شاه سرخ رفته شد گوید

سبز از رخ خود بخانه اسپ سرخ رفته شه گوید سرخ

لاچار بخانه دوم رخ خواهد رفت سبز اسپ خود

بخانه چهارم اسپ شاه سرخ آمده شه گوید سرخ لاچار از

اسپ خود خواهد گرفت سبز از رخ خود بخانه رخ سرخ

رفته شه گوید سرخ لاچار از شاه خواهد گرفت

سبز از رخ دوم خود بخانه اسپ سرخ آمده شه گوید

سرخ لاچار بخانه دوم رخ خواهد رفت سبز از رخ خود

بخانه رخ سرخ رفته شه گوید سرخ لاچار از شاه خواهد گرفت

سبز از اسپ خود بخانه سوم اسپ سرخ آمده شه گوید

سرخ لاچار از فیل خواهد گرفت سبز از وزیر خود بخانه

دوم اسپ سرخ شه گوید سرخ لاچار از وزیر خود وزیر سبز را گرفته

سرخ وزیر خود را بخانه دوم وزیر سبز رفته شه گوید سبز را بجای
اسپ خانه دوم فیل در میان خواهد انداخت سرخ اسپ خود را
بخانه چهارم رخ سرخ آمده شه فیل گوید سبز را بجای بخانه رخ خواهد رفت
سرخ از وزیر خود بخانه چهارم شاه خویش آمده شه گوید سبز را بجای
اسپ در میان خواهد انداخت سرخ فیل خود بخانه ششم شاه
خویش شه سبز را بجای بخانه دوم رخ خواهد آمد سرخ از وزیر خود
بخانه چهارم وزیر سرخ آمده شه گوید سبز اگر اسپ در میان خواهد انداخت
نمود و بی لشکر پیاده مات خواهد شد بنا بران بخانه رخ خواهد رفت
سرخ از وزیر خود بخانه دوم رخ شاه سبز رفته شه گوید سبز
را بجای وزیر خواهد گرفت سرخ از فیل خود بجای اسپ شاه سبز
رفته شه گوید سبز را بجای بخانه رخ خواهد رفت سرخ از اسپ خود

۱۴۰

سرخ اسپ خود را بدوم رخ وزیر سرخ نهد سبز لاچار بخانه آید

خواهد آمد سرخ اسپ دوم خود را بخانه سوم وزیر خودش نهد

سبز بخانه رخ خواهد رفت سرخ همین اسپ دوم خود را بخانه چهارم

اسپ وزیر سرخ نهد سبز بخانه اسپ خواهد آمد سرخ شاه خود را

بخانه چهارم فیل وزیر خود آید سبز بخانه دوم اسپ سرخ آید سرخ شاه

خود را بخانه پنجم فیل وزیر خود آید سبز بخانه سوم اسپ سرخ آید سرخ ۱۱۴۴

شاه خود را بخانه پنجم اسپ وزیر خود نهد سبز شاه خود را بخانه

دوم اسپ سرخ خواهد رفت سرخ شاه خود را بخانه چهارم

فیل وزیر خود رود سبز بخانه رخ سرخ خواهد رفت سرخ شاه

خود را بخانه سوم فیل وزیر خود رود سبز بخانه اسپ خواهد آمد

سرخ شاه خود را بخانه سوم اسپ خود آید سبز بخانه رخ

سبز شاه خود در انجانه وزیر سبز آمد سرخ لاچار بارسهانجا

خواهد رفت سبز شاه خود در انجانه دوم وزیر خود رود

سرخ لاچار بنجانه اسپ سبز آید سبز شاه خود در انجا سیوم

فیل سبز رود سرخ بارسهانجا خواهد رفت سبز از اسپ

خود بنجانه چهارم اسپ سبز نقش شه گوید سرخ لاچار بنجانه اسپ سبز

آمد سبز فیل خود در انجانه سوم رخ سبز بند سرخ اگر پیاده راند

۱۴۸

چلد مات خواهد شد از تخت شاه خود در انجانه رخ خواهد رفت

سبز شاه خود در انجانه دوم وزیر خود آید سرخ شاه خود را

بارسجانه اسپ [illegible] آمد سبز شاه خود در انجانه وزیر آید سرخ

شاه خود در انجانه رخ رود سبز شاه خود در انجانه فیل سرخ شتر

آمد سرخ لاچار پیاده پیش کرده شه خواهد گفت سبز شاه

۱۵۱

سبز یک رخ خود را بخانه رخ سرخ طرف وزیر و رخ دوم را بخانه
فیل سرخ طرف شاه رساند و اسپ خود را بخانه دوم
فیل سرخ طرف شاه رساند و شاه خود را بچهارم رخ سرخ
طرف وزیر رساند پس شاه سرخ را دو خانه جهت بات
خواهد ماند هرگاه بخانه دوم رخ خود آید سبز از رخ خود بخانه
رخ سرخ شه گوید شاه سرخ بدوم اسپ رود سبز از رخ
خود بدوم رخ سرخ شه گوید سرخ لاچار بگیرد سبز
باز از رخ دوم خود بخانه رخ سرخ شه گوید سبز بدوم اسپ
خواهد رفت سبز از پیاده رخ شه گوید سرخ اسپ خواهد گرفت

بازی سبز برابر شش پیاده ها
داده مات گوید

چهارم فیل سبز نهد سبز را بخانهٔ اسپ خواهد آمد سرخ از

وزیر خود بخانهٔ فیل سبز رفته شه گوید سبز را چار خواهد کرد

سرخ اسپ خود را بیدم وزیر سبز نهد سبز را چار از رفتن

از طرف نهد خواهد شد و بخانهٔ وزیر خویش خواهد آمد بعد

ازان شاه سبز را بخانهٔ چهارم رخ سبز نزد پیاده اسپ خویش

آورده و از پیاده وزیر کرده بطوری پیاده پیش کرده

شده که شاه کدام پیاده را بگیرد بعد ازان شاه سبز را

شه داده بخانهٔ وزیر سبز رود بعد آنجا شه دهد سبز لاچار

بخانهٔ فیل خواهد رفت پیادهٔ اسپ خود پیش کرده شه گوید

مات شاه و وزیر قسمت کنند که اسپ سرخ بخانهٔ دوم وزیر

بود که شه تا ... شاه سبز جای رفتن از طرف ندارد

درین فرصت سبز پیاده را باز دو میان پیاده را شه با

باز و بعد از آن سبز از وزیر خود شه خانه وزیر سرخ شه گوید سرخ

فیل خواهد انداخت سبز وزیر را شه خانه فیل سرخ طرف فرزین نهد

سرخ بدوم رخ خواهد رفت سبز پیاده پیش کرده شه گوید

سرخ لاچار رخ خانه رخ خواهد رفت سبز از وزیر خانه سوم رخ

شه گوید سرخ فیل خواهد انداخت سبز وزیر خود را بسوی رخ

تو و باید سرخ خانه اسپ خود خواهد رفت سبز بسوم فرزین

سرخ رفته شه گوید شاه اگر خانه رخ رود پیاده پیش کرده

مات گوید و اگر خانه فیل پیاده از وزیر تنگ کرده و خانه

رخ برده پیش پیاده مات گوید فقط تمت تمام شد

۵۵۵۵۵

و نقش چنان است که شاه سبز بر صورت شکل و خانه

سوم رخ سرخ طرف وزیر آورده شاه سرخ بجای اسپ

همان طرف باشد و اسپ سرخ بخانه دوم اسپ سرخ بجای

باشد و رخ سرخ بسوم رخ سرخ طرف شاه باشد باز سرخ

پیاده فیل را در دهن پیاده سبز نهاده شد گوید سبز پیاده

چهارم اسپ سرخ خواهد رفت سرخ باز پیاده را در دهن پیاده

سبز فرش کند سبز از پیاده خواهد گرفت سرخ از رخ

بسوم فرزین شد گوید سبز را که خواهد برد سرخ از پیاده

خود پیاده سبز را بگیرد و اگر سبز پیاده بگیرد انجا اسپ

سرخ بگیرد و اسپ خود پیاده سبز را بند دارد تا که شاه سبز را

بخانه اسپ سبز رود شاه سرخ بخانه سوم اسپ سبز رسد

۱۵۸

باشد و یک رخ او بخانه چهارم فیل شاه سبز باشد و رخ
دوم او بخانه سوم اسپ سبز طرف وزیر باشد و وزیر
سرخ بخانه دوم فیل وزیر باشد و شاه سبز بخانه سوم فیل خود
باشد و وزیر سبز بخانه سوم خویش باشد درینصورت سرخ
از رخ خود بخانه چهارم شاه سبز شه گوید سبز لاچار بخانه سوم
فیل خود خواهد آمد سرخ وزیر خود را بخانه دوم رخ شاه
سبز برد و سبز هر جا که خواهد وزیر باز د سرخ پیاده

پیش کرده مات

نماید مات

تمام شد

فقط

متفرق ۹ جبهه

جهت بچه							
پیاده سبز							
	پیاده سبز		اسپ سبز	شاه سبز			
					جهت بچه		فیل سبز

سبز از فیل و شاه خود شاه سرخ را گوشه تنگ کرده اسپ (طرف سبز)

خود در دهن پیاده سرخ بند سرخ لاچار چون باخت

دیگر نمانده از پیاده خواهد گرفت پس سبز از پیاده

خود رخ طیار کرده شاه سرخ را گوشه رخ شاه سرخ پیاده

بدین وضع کشت شاه سبز بخانه دوم فیل سرخ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵

شرط آنست که سرخ [illegible] پیاده سبز مات شود و بعد از آنکه
پیاده سرخ رخ گردیده باشد

و فیل سبز بخانهٔ سوم رخ سرخ و رخ سبز بخانهٔ چهارم رخ
سرخ باشد و پیاده طرفین سپید درینصورت سبز رخ
خود را بخانهٔ سوم رخ خود آورده در دهن پیاده رخ سرخ نهد سرخ
خواه از پیاده خود رخ بر چیند خواه شاه را بخانهٔ دوم رخ
آید در هر دو صورت سبز فیل خود را بخانهٔ دوم پ
شش رخ نهد درینصورت در سه با غلبت بیشتر
پیاده سبز راست

اگرچه پیاده
سرخ رخ هم
میگردد
فقط فقط

سبز باشد و پیاده سبز همانجا باشد و شاه سرخ را نجانه
شاه سبز بیاید و هر سه پیاده سرخ همانجا باشند بعد
نمودن مهره ها باین صورت سبز پیاده اسپ پیش کرده
شه فیل گوید شاه سرخ لاچار نجانه فیل خواهد آمد سبز رخ
خود را نجانه سوم اسپ سبز رفته شه فیل دوم گوید سرخ
بهمان خانه خواهد رفت سبز از وزیر خود نجانه فیل آمده
شه گوید سرخ را دو خانه است هر جا که خواهد برود سبز از
رخ خود نجانه دوم اسپ سبز آمده شه گوید سرخ لاچار نجانه
سوم فیل شاه سبز خواهد رفت سبز از وزیر خود نجانه وزیر
آمده شه گوید سرخ را سه خانه است هر جا که خواهد برود
سبز باینطور شه رخ گوید که آخر رخ سبز نجانه دوم فیل شاه

سبز زده شد گوید سرخ در پیش شاه سبز هر جا که خواهد برد و سبز
شده شتر و از وزیر خود شاه سرخ را بخانه سوم وزیر سرخ
رساند سبز پیاده اسپ پیش کرده شد فیل گوید سرخ لاچار
بخانه دوم وزیر خود رود سبز باز پیاده پیش کرده شد
فیل دوم دهد سرخ لاچار بخانه وزیر خود رود سبز از رخ خود ۱۶۷
بخانه دوم شاه خود آمده شد گوید سرخ لاچار بخانه فیل
خود خواهد آمد سبز از وزیر خود سوم فیل سرخ طرف وزیر رفته
شد گوید سرخ لاچار بخانه اسپ خواهد آمد سبز از وزیر خود بخانه دوم
فیل شد گوید لاچار بخانه رخ خواهد رفت سبز پیاده پیش کرده

مات گوید

فقط

پیاده سبز نماید بعده سبز بطور ممکن مهره ها با سلیقه در آرد

که شاه سبز بخانه اسپ سرخ طرف شاه رساند و شاه

سرخ مقابل بخانه سوم همان اسپ باشد و یک رخ

سبز بخانه پنجم فیل سبز طرف وزیر در میان شاه سرخ و فیل

باشد و رخ دوم سبز بخانه دوم اسپ سبز طرف شاه نشیند

۱۶۹ و هردو پیاده سرخ از فیل و وزیر بند باشند و پیاده

سبز پیش بخانه او بود باشد بعد از ان سبز وزیر خود را بخانه

چهارم رخ سبز طرف وزیر بند سرخ لاچار وزیر خواهد کرد

سبز از رخ خود بخانه دوم اسپ سبز نشسته کوید سرخ لاچار

وزیر در میان انداز سبز از وزیر خود بخانه پنجم اسپ

خود شه کوید سرخ لاچار از وزیر بگیرد سبز از پیاده وزیر

سرخ بگیرد سرخ لاچار بخانهٔ چهارم رخ سرخ باید بعد
سبز از شاه و رخ خود که بخانهٔ دوم اسپ نشسته است شاه
سرخ را بخانهٔ دوم رخ سرخ آرد و شاه سبز بخانهٔ دوم فیل
سرخ و رخ سبز بخانهٔ سوم شاه سرخ باشد و باقی مهره
مهره سبز همانجا نشسته باشند بعد اینصورت سبز رخ خود را
که بخانهٔ پنجم فیل سبز نهاده است بخانهٔ چهارم وزیر سرخ
رفته نشسته فیل گوید سرخ لاچار بخانهٔ رخ خواهد رفت
سبز رخ خود را که بخانهٔ سیوم شاه سرخ نهاده است
بخانهٔ سیوم وزیر سبز نهد سرخ لاچار وزیر پیادهٔ خواهد گرفت
سبز از فیل خود بخانهٔ دوم وزیر آمده پیادهٔ سرخ شه‌بند
نماید سرخ لاچار بخانهٔ دوم رخ خواهد آمد سبز رخ خود را

۱۷۵

بخانهٔ دوم شاه خود در دهن پیاده سرخ نهد سرخ اگر
بخانهٔ رخ آید سبز پیاده پیش کرده شه بدهد و اگر سرخ
بگیرد سبز فیل بخانهٔ سیوم شاه خود گوید
سرخ لاچار بخانهٔ رخ خواهد رفت
سبز پیاده پیش کند
سرخ لاچار
شه مات خواهد
کرد سبز
پیاده
پیش کرده
مات شد تمام فقط

واسپ دوم آن بیجا نه سپ سبز طرف وزیر باشد ویک
رخ سبز بیجا نه دوم شاه سبز ورخ دوم آن بیجا نه دوم
اسپ سبز طرف وزیر باشد وشاه سبز بیجا نه سیوم
وزیر سبز باشد وزیر سبز بیجا نه چهارم وزیر سبز باشد
وپیاده سبز همانجا باشد وشاه سرخ بیجا نه وزیر سبز
باشد وپیاده اسپ سرخ بیجا نه سیوم اسپ سبز طرف
وزیر رسیده باشد وپیاده دوم اسپ سرخ همانجا
نه باشد بعد نمودن بازی بدین وضع سبز بانیطور
اغاز کند که سبز از رخ خود که بیجا نه دوم اسپ سبز نهاده
است بیجا نه دوم وزیر سبز آمده شد گوید سرخ ازجا
بیجا نه فیل خواهد آمد سبز اسپ خود را که بیجا نه اسپ

نهاده است بخانه سیوم رخ سبز رود سرخ لاچار پیاده اسپ
پیش خواهد کرد سبز وزیر خود را که بخانه چهارم خود نهاده است
بخانه پنجم وزیر سبز رود سرخ لاچار پیاده اسپ خواهد کرد
سبز از رخ خود بخانه دوم فیل سبز شه گوید سرخ لاچار بخانه
وزیر سبز خواهد رفت سبز از اسپ خود که بخانه چهارم اسپ رخ
نهاده است بخانه سیوم فیل سبز آمده شه گوید سرخ لاچار از
اسپ خواهد گرفت سبز از رخ خود که بدوم شاه سبز نهاده است
بخانه دوم وزیر سبز آمده شه گوید سرخ لاچار بخانه شاه سبز خواهد
رفت سبز از رخ خود که بخانه دوم فیل سبز نهاده است بخانه فیل
سبز آمده شه گوید سرخ لاچار اسپ خود بخانه وزیر سبز درمیان
خواهد انداخت درین صورت شاه سرخ را در خانه سرخ مات

باقی بوده اند سبز را باید که مهره های خود بدین وضع بیارد که

هر دو فیل خود همچنان یعنی در خانهٔ دوم و سیوم اسپ

سرخ دارد و یک رخ سبز بخانهٔ اسپ سبز طرف وزیر و

و رخ دوم بخانهٔ پنجم اسپ سبز طرف شاه آرد و شاه

سبز بخانهٔ دوم فیل سبز طرف وزیر باشد و وزیر سبز بخانهٔ

سیوم وزیر سبز باشد و اسپ سبز بخانهٔ دوم شاه سبز

باشد و شاه سرخ بخانهٔ فیل شاه سبز باشد و اسپ سرخ

بخانهٔ وزیر سبز بهمان طور در میان باشد بعد نمودن نقشه

شطرنج باین وضع سبز اسپ خود را بخانهٔ فیل سبز طرف وزیر

رفته شه وزیر گوید سرخ لاچار بخانهٔ شاه سبز خواهد آمد

سبز از وزیر خود بخانهٔ دوم وزیر سبز شه گوید سرخ لاچار بخانهٔ

فیل سبز خواهد رفت سبز از رخ خود که بخانه پنجم اسپ سفید نهاده
هست بخانه پنجم فیل سبز آمده شده گوید سرخ لاچار اسپ
خود میان خواهد انداخت سبز از وزیر خود بخانه دوم
شاه شده گوید سرخ لاچار بخانه اسپ سبز خواهد رفت
سبز وزیر خود را بخانه پنجم رخ سبز طرف شاه رود و پیش رخ
لاچار بخانه فیل سبز آید سبز شاه خود را بخانه دوم خود برد
سبز آید سرخ لاچار بخانه اسپ سبز رود سبز وزیر
خود را بخانه رخ سرخ طرف وزیر سرخ رود
سرخ لاچار بخانه فیل سبز آید سبز وزیر خود را
بخانه رخ سبز طرف وزیر خود آید سرخ
لاچار بخانه اسپ سبز خواهد رفت سبز از اسپ خود

بخانه دوم شاه سفید آمده شه کرد پس رخ لاچار

بخانه دوم رخ سفید رود

سفید از رخ خود بخانه رخ

سفید شه کرد پس رخ

لاچار از اسپ

خود بگیرد

سفید از فیل

خود شه

گفته

مات نماید

فقط

١٧٧

طرف سبز

		شاه سبز					
							رخ سرخ
	پیاده سرخ						
			پیاده سبز				
اسپ سرخ			شاه سرخ				

طرف سرخ

سرخ اسپ خود را بدوم فیل سرخ آید شاه سبز بقیلیه خانه
شاه خواهد آمد سرخ اسپ خود را بچهارم اسپ سرخ آید
سبز بقیلیه خانه وزیر خواهد رفت سرخ اسپ خود را بخانه
سوم فیل سبز برد و سبز بقیلیه خانه فیل خواهد رفت سرخ
اسپ خود را بخانه دوم وزیر سبز برد و سبز لاچار بخانه

شاه سبز بقیه پیاده اسپ سرخ مات میشود و شرط است
که رخ سرخ از جایی که نشسته است نجنبد

وزیر خواهد آمد سرخ اسپ خود را خانه سیوم اسپ سبز برده

سبز را چهار خانه شاه خواهد آمد سرخ اسپ خود را خانه

فیل سبز برد و سبز یکخانه وزیر خود شت سرخ پیاده در

خانه دوم شاه سبز بند سبز را چهار خانه شاه خواهد آمد سرخ اسپ

خود را خانه سیوم فیل سبز بند سبز را چهار خانه فیل خواهد رفت

همچنان شاه سبز را خانه رخ طرف شاه رسانده و

سرخ را خانه دوم رخ سبز رساند بعد از آن پیاده سرخ را خانه

سیوم اسپ سبز رساند درین صورت ضرور شاه سبز خانه

خواهد آمد سرخ اسپ خود خانه سیوم فیل سبز شه گوید

سبز خواه خانه فیل خواه رخ آید در هر دو جا شه پیاده

اسپ سرخ مات خواهد شد

از وزیر خود سه خانه رخ سبز شد گوید سرخ لاچار رخ درمیان
خواهد انداخت سبز از وزیر خود یکخانه سیوم فیل سبز شد
گوید سرخ لاچار یکخانه چهارم رخ سبز خواهد رفت سبز از
وزیر خود سه خانه سیوم اسپ سبز شد گوید سرخ لاچار سه خانه پنجم
رخ سبز خواهد رفت سبز از وزیر خود یکخانه سیوم اسپ سبز
رفته شد گوید سرخ لاچار سه خانه چهارم رخ سبز خواهد آمد
سبز از وزیر خود یکخانه چهارم اسپ سرخ آمده شد گوید
سرخ لاچار سه خانه سیوم رخ سبز خواهد آمد سبز از وزیر خود
سه خانه پنجم فیل سبز رفت وزیر رفته شد گوید سرخ لاچار
سه خانه چهارم رخ سبز خواهد رفت سبز از رخ خود سه خانه چهارم
اسپ سبز آمده شد گوید سرخ لاچار سه خانه سیوم رخ سبز

١٨٣

بر باخت شاه سرخ بیاد و میان رخ آورده اول پیاده رخ با

بخانه هفتم و دوم پیاده رخ را بخانه ششم برساند و شاه و پیاده

فیل بهمانجا باشد و رخ سبز بخانه دوم و سیوم رخ و وزیر سبز

بخانه سوم شاه سرخ باشد و شاه سرخ بخانه فیل سرخ

طرف شاه و رخ سرخ بخانه رخ طرف شاه باشد بعد ازان

سبز از رخ خود بخانه دوم فیل سرخ آمده شه گوید سرخ

لاچار بخانه اسپ سرخ خواهد رفت سبز رخ خود را بخانه دوم

شاه سرخ رفته شه گوید سرخ لاچار بخانه فیل خواهد رفت سبز

از وزیر خود بخانه سیوم فیل سرخ آمده شه گوید سرخ لاچار

بخانه اسپ خود برفت سبز از وزیر خود بخانه سیوم اسپ

سرخ آمده شه گوید سرخ لاچار بخانه فیل آید سبز پیاده اول

رارخ کرده شد گوید سرخ لاچار رخ سبز که بخانه دوم شاه سرخ

نهاده هست بگیرد سبز از رخ دوم خود بخانه دوم رخ سرخ

هشتم گوید سرخ در پیش از این دو خانه دارد هر جا که خواهد رود

باز سبز بشه بهتوانتر شاه سرخ رابخانه اسپ سرخ طرف وزیر

رساند وزیر سبز بخانه سیوم فیل سرخ طرف وزیر رخ

سبز بخانه دوم وزیر سرخ رساند بعده

معلوم از این صورت نقشه پیاده

سبز مات هست

باوجود قایم بودن

رخ سرخ

فقط

اگرچہ نقشجات دیگر ہم بسیار بود الا بسبب خوف اطناب

بہمین قدر بسند نمود فقط

۱

۲۶	۲۵	۱۲	۵	۵۰	۵۹	۳۸	۴۱
۱۱	۴	۲۳	۳۶	۳۹	۴۲	۴۹	۵۸
۲۴	۲۱	۶	۱۳	۶۰	۵۱	۴۰	۳۷
۳	۱۰	۲۷	۳۲	۴۳	۴۸	۵۷	۵۲
۲۰	۳۱	۱۴	۷	۵۶	۶۱	۳۶	۴۷
۹	۲	۱۷	۲۸	۳۳	۴۴	۵۳	۶۲
۳۰	۱۹	۸	۱۵	۶۴	۵۵	۴۶	۳۵
۱	۱۶	۲۹	۱۸	۴۵	۳۴	۶۳	۵۴

۳

۱۹	۱۵	۳۰	۷	۲۳	۱۳	۲۸	۵
۳۱	۸	۱۷	۱۴	۲۹	۶	۲۲	۱۲
۱۶	۱۹	۲	۲۵	۱۰	۲۱	۴	۲۷
۱	۳۲	۹	۲۰	۳	۲۶	۱۱	۲۴

طریق دوانیدن اسپ سی و دو خانه

۳

۱۹	۸	۳۵	۳۸	۲۱	۶	۵۱	۴۸
۳۴	۳۹	۲۰	۷	۳۶	۴۹	۲۲	۵
۹	۱۸	۳۷			۵۲	۴۷	۵۰
۴۰	۳۳					۴	۲۳
۱۷	۱۰					۲۷	۴۶
۳۲	۴۱	۱۴			۱	۲۴	۳
۱۱	۱۶	۴۳	۳۰	۱۳	۲۶	۴۵	۲۸
۴۲	۳۱	۱۲	۱۵	۴۴	۲۹	۲	۲۵

طریق دوانیدن اسپ بطرح دیگر

تاریخ طبع نامۂ حکیم سبحان سایہ
پئے مردم چو خواہش نمود و یافت طبع
بفضل و دانش و فہم و دو کار و [illegible] و دو

بسال عیسوی آمد ندای غیب چنین
زہی رسالۂ شافی بفضل [illegible] شود

١٩٢

ابیات

از فضل حق رسالهٔ شیخ شد تمام
تاریخ سال او ز فهم ز عقل یافتم

گفتا زعقل شاه ده پیر بابه
در دین فضل [illegible] حج و پیاده حج

الحمد لله و المنة که این ساله غرایب که شاطر فلک با وجود
کهن سالگی نشانش به دیده های ثوابت و سیار منور بر بساط
جهان ندیده و حقه باز دوران با وصف این قدامت مهره
از باشندنش با اختلاف ورق گردانیهای لیل و نهار الی الآن
بر سطح دوران نچیده باختتام رسید و بتصحیح نقشیاتش
بمقابله رو پیرایش که غایبانه بیست از معتنمات
زمان بصحبت هر چه پامتر کردید از بزرگان امید
عفو خطا و از کریمان جای کرم و عطا ست
راقم من بنده
گنهگارم
فقط

حسب الحکم نیکو فرجام قوام قضا نظام سکندر طالع خورشید
رای جمشید نشان حاتم دوران فریدون فر جمشید اختر عطارد
رقم دارا حشم فلک مرتبت کیوان منزلت اور داد
رعایا پرور سلیمان شکوه معدلت پرور ظلم کاه انصاف
آگاه آقای نامدار و خداوند ذی اقتدار جناب معلی القاب

مہاراجہ دھیراج مہاراو راجہ جیو

سری سوائی شیودان سنگھ جی

بہادر یہ رسالہ شطرنج بچھاپہ خانہ

الور زیب تحریر یافت فقط

کتبہ یوسف علی خلف

سید محمد علی کمیدان خوشنویس نیشاپوری ساکن بابل غفر لہ

صفحه	سطر	صحیح	غلط
۴	۱۰	پارهٔ کاغذها	پاره کاغذ
۱۴	۱۰	بوده است	بود است
۲۴	۶	نوزدهم ۲۶۲۱۴۴	نوزدهم ۳۶۲۳۱۴۴
۲۴	۶	بیستم ۵۲۴۲۸۸	بیستم ۲۵۴۲۸۸
۳۵	۱۱	روایت است	بروایت است
۴۴	۱۰	برود	نرود
۴۴	۱۱	پیادهٔ شاه را	پیاده را
۴۷	۵	رقعه باشد	زقعه باشد
۴۷	۷	دوم اسب	دوم است

صفحہ	سطر	صحیح	غلط
۵۳	۳	بہ نردان	نردان
۵۴	۳	شاہ را اگر	شاہ راگر
ایضاً	۹	قایم است	قایم
ایضاً	۱۱	وزیر شاہ	+
۵۵	۵	مات وزیر است	وزیر است
ایضاً	۹	بازی ہا	بازیچہ
۵۸	نقشہ زیر نقشہ ششم وزیر سرخ	پیادہ سرخ	شاہ سرخ
۵۹	۳	ہمہ جا	ہمہ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۴	۱	رخ	سرخ
۶۷	بعد نقشہ سطر دوم ۲	+	خود را رود
۷۴	۱۱	بہ پیادہ گرفتہ	بہ پیادہ اسپ سرخ گرفتہ
۷۵	۲ بعد نقشہ	سرخ	رخ
۷۹	۱	سطر اول بکلی غلط	سبز از زیر خود فیل سرخ گرفتہ شد گوید
ایضاً	۴	خواہد گرفت	خواہد گرفت ورنہ برود مات خواہد شد
۸۱	۳ بعد نقشہ	سرخ فیل	سبز فیل
۸۳	۶	سبز فیل	سبز از فیل
ایضاً	۸	کہ بازد	کہ خواہد بازد
۸۴	۴ بعد نقشہ	شکو	شکوید

۴

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۶	دوم نقشہ	۲۳	۱۳
۱۸۸	۳ نقشہ چہارم	۳۵	۳۹
الحاقی	پنجم نقشہ پنجم	۳۳	۳۲

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۹	نقشہ پنجم سطر ۳	۰	۴۰

چہارم

تمام شد

کتبہ یوسف علی خوشنویس خلف سید مدد علی مرحوم مغفور

خوشنویس